

متشرعه... الان در اذهان خود متشرعه امروز چه چیزی از شرع است که شارع موضوع را اعم قرار داده؟ مرتکز یعنی چیزی که از توی ارتکازشان از یک جایی به وجود آمده، از بیان شرعی، از تربیت شرعی. این فهم است یعنی وقتی به ادله الکلب نجس^۱ و الخنزیر نگاه می‌کنند این جور از آن می‌فهمند که خودش و ما يتولد منه. نه این که این یک امر مرتکز در اذهانی است که این ارتکاز از یک جایی در ذهن آن‌ها قرار گرفته باشد.

«و ینبغی أن یعلم أن الاستناد فی الحکم المذكور» که مال متولد از آن‌ها هم حکمش همان است ولو این استناد به تنقیح موضوع باشد، این استناد به ارتکاز متشرعه خالی از اشکال نیست چون ظاهر این است که این استناد «گونه» کون این تنقیح موضوع مستند به فهم عرفی است، نه این که تنقیح موضوع مستند به ارتکاز متشرعه باشد. خب حالا این یک مطلبی است که این جا تذکر داده شده البته جای تذکر این مطالب در فقه است، این جا ما می‌خواهیم بگوییم حالا چه اشکال به شیخ وارد باشد چه نباشد، چه این مطلب وارد باشد چه نباشد بالاخره شیخ تنقیح مناطی که این جا به کار برده این معنایش آن تنقیح مناطی که تعریف کردیم نیست. حالا بالاخره این هم یک نکته‌ای است که حالا این جا گفته شده و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

جلسه ۴۰

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

بحث در تنقیح مناط بود که فرمودند اباحت راجع به تنقیح مناط در ضمن مطالبی بیان می‌شود. مطلب اول راجع به تعریف تنقیح مناط و اقسام آن قرار داده شده. مطالبی که در متن آمده بود راجع به تعریف تنقیح مناط بود و بیان شد و گفته شد که تنقیح مناط در اصطلاحات و کاربرد علماء سه اطلاق دارد؛ یک: به معنای استخراج علت و ما أنیت به الحکم در اصل، همین کار. دو: دلیلی که مشتمل است بر چهار امر که استخراج علت و کشف علت و ما أنیت به الحکم در اصل و احراز وجود همان ما أنیت به الحکم در فرع. سه: احراز عدم وجود مانع یا مزاحم اقوی در فرع. و

چهار: این که قبیح است که شارع حکیم بعد از وجود همان ما اُنیت به الحکم در اصل، در فرع و عدم وجود و مزاحم اقوی در فرع آن حکم اصل را جعل نفرموده باشد که قهراً آن تنقیح مناط به معنای اول یکی از اجزاء تنقیح مناط به معنای دوم و اطلاق دوم هست و سوم هم عبارت بود از تنقیح موضوع حکم ولو این که آن موضوع علت نیست و ما اُنیت به الحکم به آن معنا نیست. این مطلب بیان شد اما اقسام که در عنوان بحث قرار داده شد و باید آن‌ها هم بیان بشود آن در متن کتاب نیامده به طور واضح و صراحت.

عرض می‌شود که البته بعضی تقسیمات از آن چه که در متن کتاب آمده قابل اصطیاد و استفاده هست اگرچه بالصراحه بیان نشده یعنی کأن بعضی اقسام به حمل شایع ذکر شده اگرچه به حمل اولی عنوان آن‌ها بیان نشده.

خب یکی همین بود که ما اُنیت به الحکم گفته شد که در دو قسم است؛ یکی همان مصالح و مفاسد و ملاکات احکام و یکی هم غیر آن‌ها از اموری که شارع اُنات به الحکم مثل وجود امر، بقاء امر که مثالش زده شد و توضیح داده شد. خب از همین مطلب استفاده می‌شود که پس تنقیح مناط دارای دو قسم هست؛ یک: تنقیح مناط‌هایی که مقدمه اولی آن که استخراج و استکشاف علت باشد مناطات احکام و ملاکات احکام و آن مصالح و مفاسد در آن احراز شده و کشف شده و قسم دوم آن که مناط به معنای ملاک و مصالح و مفاسد کشف نشده اما مناط به معنای آخر در آن کشف شده است. پس بنابراین در واقع این تقسیم و این انقسامات به این لحاظ در عبارت متن آمده.

و اما بعضی تقسیمات دیگری که آن‌ها هم مهم است و شاید از این مهم‌تر است که به حسب اباحتی که بعداً خواهد آمد وجود دارد. خب این چهار مقدمه‌ای که ما برای تنقیح مناط لازم داریم آن مقدمه چهارم که عبارت بود از قبح عدم جعل شارع، آن همیشه قطعی و مسلم است چون حکم عقل است که شارع بعد از این که ما اُنیت به الحکم وجود داشت و هیچ مانع و مزاحم اقوایی هم وجود نداشت بخواید جعل حکم نفرموده باشد این قبیح است. این یک امر قطعی و مسلم است. اما سه مقدمه دیگر دارای انقساماتی است چون تارةً تمام آن سه مقدمه دیگر همانند مقدمه چهارم بالقطع و الیقین برای انسان احراز می‌شود، و آخری تمام آن سه مقدمه دیگر بالاظمینان العقلایی برای انسان محرز می‌شود. و ثالثاً آن سه مقدمه به واسطه سایر حجج معتبره شرعیه احراز می‌شود. مثل این که بینة مثلاً، خبر ثقه علی اختلاف موارد این‌ها قائم می‌شود بر این سه مقدمه و رابعاً ممکن است اختلاف باشد؛ بعضی به قطع باشد، بعضی به اطمینان باشد یا بعضی به سایر حجج شرعیه باشد که ضرب این‌ها در هم خودش صور عدیده‌ای را به وجود می‌آورد و خامساً ممکن است احراز به واسطه ظنون و اموری باشد که حجیت آن‌ها ثابت نباشد حالاً تمام

مقدمات این چنین باشد یعنی بعضی از مقدمات این چنین باشد از مقدمات ثلاثه که قهراً نتیجه هم تابع اخص مقدمات خواهد شد. توجه به این انقسامات در بحث حجیت تنقیح مناط اثرگذار هست و مهم است و لذا است که ذکر این انقسامات اهمیت دارد و توجه به آن لازم هست. پس بنابراین انقساماتی که برای تنقیح مناط هست تارة این هست که آن علت مکشوفه و آن ما أنیت به المكشوف تارة از قبیل مصالح و مفاسد هست و آخری از غیر این‌ها است که این مهم است توجه به آن ولی به مثابه اهمیتی که برای تقسیم دیگری وجود دارد نیست و تقسیم دیگر همین بود که براساس همین هست که آن کشفی که ما و احرازی که ما در آن سه مقدمه داریم چگونه است و توجه به آن مهم و لازم.

و قد یتخیّل که این که تنقیح مناط تارة به معنای و فقط کشف ما أنیت به الحکم است و تارة به معنای آن دلیلی است که مشتمل بر امور چهارگانه است و آخری به آن معنای تنقیح موضوع هست این هم از انقسامات است؛ این تخیل باطل و نادرست است چون تقسیم در جایی است که باید یک مقسم واحدی وجود داشته باشد و این در حقیقت مثل ترادف می‌ماند که یک لفظی دارای معانی مختلفی است، این انقسامات آن شمرده نمی‌شود، آن اصطلاحات مختلفی است که برای یک واژه وجود دارد، پس بنابراین این انقسامات به لحاظ آن اطلاقات ثلاثه نیست بلکه به لحاظ این دو امری است که گفته شد. این تتمه‌ای بود که لازم بود برای مطلب اول ذکر بشود.

«المطلب الثانی طرق استکشاف المناط» خب مطلب دومی که باز اهمیت دارد و در حقیقت به اعتبار مقدمه اولای تنقیح مناط طرح شده این است که خب ما در مقدمه اولای تنقیح مناط گفتیم احراز و کشف ما أنیت به الحکم. حالا سؤال این است که کشف ما أنیت به الحکم از چه راه‌هایی ممکن است؟ فلذا این مطلب ثانی برای پاسخ به این سؤال در حقیقت طرح شده.

برای کشف ما أنیت به الحکم مجموعاً سه راه رئیسی و اساسی هست که البته بعض راه‌های دیگر هم وجود دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد ولی آن‌ها اهمیّتش به اندازه این سه راه اول نیست. فلذا آن که در کتاب برجسته شد و از آن بحث شده این سه راه اول هست که در بیان این طرق هم این جهت ملاحظه نشده که فقط به درد بحث تنقیح مناط بخورد. نه، طرق استکشاف مناط ذکر می‌شود ولو بعضی از این طرق ممکن است مثل طریق اولی که حالا ذکر می‌شود به درد بحث این جا؛ به همین تنقیح مناط، به درد این بحث نخورد چون ما در تنقیح مناط گفتیم که باید شارع؛ لا ظهوراً و لا نصّاً به آن تنطق نکرده باشد و راه اولی که بیان می‌شود این است که خود نص شارع دلالت

بکند بر مناط حکم بنابراین مقصود از طرق استکشاف مناط اعم است از این که حالا طریقی باشد که به درد تنقیح مناط مصطلح هم بخورد یا نه به درد این نخورد به درد جاهای دیگر بخورد.

خب مجموعاً سه طریق برای استکشاف مناط بیان شده است. طریق اول نص شارع است که شارع به نص حالا به ظهور یا به صراحت در کلامش و در بیانش آن ما ائیت به الحکم را بیان فرموده باشد. به تناسب بیان این طریق اول مجموعاً سه مطلب در این کتاب بیان شده.

مطلب اول این است که از بیان شارع و نصوص شرعیه گاهی ما استفاده مناط و علت را به صراحت یا به ظهور وضعی می‌کنیم مثل این که شارع اداتی را به کار گرفته که در لغت و در عرف برای بیان علت است، برای بیان مناط است مثل لام، مثل کی و امثال ذلک که در لغت عرب این‌ها برای بیان علت و تعلیل به کار گرفته می‌شود. فلذا می‌فرماید که «إِنَّ النَّصَّ قَدْ يَسْتَفَادُ مِنَ الْمَنَاطِ وَالْعَلَّةِ بِالصَّرَاحَةِ أَوْ الظُّهُورِ اللَّفْظِيِّ كَأَن يُقَالَ لَعَلَّةُ كَذَا» به خاطر فلان علت «أَوْ لِأَجْلِ كَذَا» به خاطر فلان جهت «أَوْ لِأَنَّهُ كَذَا أَوْ كَيْ يَكُونُ كَذَا» تا این که این جور بوده باشد «أَوْ بَأَنَّهُ كَذَا» که این‌ها همه اداتی هستند و وسائلی هست که به واسطه آن بیان علت می‌شود به نحو صراحت یا به نحو ظهور.

گاهی هم منشأ احراز و استکشاف، ظهور سیاقی است، مقصود از ظهور سیاقی یعنی ظهوری که برای کلام منعقد می‌شود در اثر کنار هم قرار گرفتن یک جمله‌هایی یا یک مطالبی، یا یک بیاناتی. خود در کنار هم قرار گرفتن موجب انعقاد ظهور در این می‌شود که علت حکم، مناط حکم این هست و الا مثلاً داعی بر این که این‌ها را در کنار هم قرار دادن نبود، خود این که... و وجهی برای آن تصور نمی‌شد پس بنابراین خود این در کنار هم قرار گرفتن یک سیاقی برای کلام ایجاد می‌کند که به آن می‌گوییم.... و از این سیاق یک ظهوری تراوش می‌کند و پدیدار می‌شود که به آن می‌گوییم ظهور سیاقی «أَوْ الظُّهُورِ السِّيَاقِيِّ مِثْلَ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ (ص) أَنَّهُ سَأَلَ عَنِ بَيْعِ الرُّطْبِ بِالْتَمْرِ» از پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و سلم به حسب این نقل سؤال شد از بیع رطب به تمر. رطب همان خرماي تازه‌ای است که هنوز خشک نشده و هنوز با طراوت است و هنوز آن اوائل امر رسیدن خرما است. سؤال شده که ما می‌توانیم رطب را به تمر که خرمایی است که حالا آن حالت شادابی و طراوت خودش را دیگر کم‌کم از دست داده آن میعانات مایی مثلاً از آن بخار شده و حالا به صورت خشک درآمده. «فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» حضرت در مقام پاسخ به این سؤال به حسب این نقل یک سؤال را طرح فرمودند. فرمود: «أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَفَّ» آیا آن رطب و زرش کاسته می‌شود وقتی که جفاف و خشکی پیدا می‌کند و به صورت خرما در

می آید و به صورت تمر در می آید؟ «قالوا نعم» عرض کردند که بله «فقال فلا اذاً» حضرت فرمود که نه، پس این بیع جایز نیست بنا بر این. این روایت مبارکه اگر صادر شده باشد به سه بیان می شود از آن فهمید که مناط عدم جواز و آن فلاح همان نقصان یکی از عوضین نسبت به دیگری در بیع است.

یک: همان ظهور سیاقی که از اقتران حکم به لا و این که بیع جایز نیست با آن سؤال که آیا نقصان پیدا می کند یا نقصان پیدا نمی کند. خب این حکم چون در کنار آن سؤال قرار گرفته معلوم است که پس ارتباطی با آن سؤال دارد و الا برای چی در مقام جواب به لا این سؤال را طرح کردند؟ پس خود این اقتران و قرار دادن مجیب صلی الله علیه و آله و سلم به حسب این نقل جواب مسأله را در کنار این سخن و این سؤال، نشان می دهد که این سؤال دخالت در آن جواب دارد و مناط برای آن جواب هست و آن جواب در حقیقت منوط و وابسته است به جواب این سؤالی که حضرت فرموده است.

«فإن اقتران الحكم» اقتران حکمی که در این روایت ذکر شده «أی قوله صلی الله علیه و آله: فلا، بحصول النقصان» اقتران این حکم به حاصل شدن نقصان که حضرت از آن سؤال فرمود «بینه» آگاهی می دهد، بلکه بالاتر از تنبیه، ظهور دارد «فی کون النقصان مناطاً لعدم جواز البیع» ظهور دارد در بودن نقصان رطب بعد از گذشت مدتی در این که این نقصان مناط برای عدم جواز بیع هست. پس این جا ما از سیاق کلام و در کنار هم گرفتن جمله جوابیه با آن جمله سؤالی به دست می آوریم که منشأ و مناط حکم چیست. حالا علاوه بر این ظهور سیاقی دو بیان دیگر هم وجود دارد، دو جهت دیگر هم در این کلام وجود دارد که از آن می توان فهمید «مضافاً الی تفریع الحكم علیه بالفاء» علاوه بر تفریع حکم به لا بر این نقصان به واسطه کلمه فاء چون حضرت فرمودند «فلا» پس در نتیجه این نقصانی که شما به آن اذعان کردید و اقرار کردید جایز نیست. و تفریع یک امری بر یک امری دلالت می کند بر این که آن مفرع علیه دخالت دارد، مناط آن حکم هست که بر آن تفریع شده. پس بنابراین از راه این فاء هم می شود فهمید که این ظهور به واسطه فاء به دست آمده.

مطلب سوم این است که حضرت فرمودند: «فلا اذاً»، «و الإتیان بلفظ اذا المفیده للتعلیل لغة» که اذا ما لام مانند ان برای تعلیل از آن استفاده می شود یعنی بنا بر این. بنابراین هم از ظهور سیاقی و هم از وجود فاء تفریع و هم از آوردن واژه اذا که برای تعلیل است به واسطه این سه امر که هر کدام به تنهایی هم کفایت می کرد برای کشف مناط و به دست آوردن مناط ما در این جا مناط را می فهمیم و لکن این فهمیدن مناط در این جا به درد بحث تنقیح مناط

نمی خورد چرا؟ برای خاطر این که شرط تنقیح مناط این است که خود شارع تفوه نفرموده باشد حالا به ظهور یا به نص و در این جا اگر این کلام صادر شده باشد از پیامبر عظیم الشان، خود آن بزرگوار در حقیقت با شیوه بیان شان تنطق فرمودند به این که مناط چیست. این مطلب اول.

مطلب دومی که در این باب باید به آن توجه داشت این است که استظهار علت و مناط همیشه به همین وضوحی که در این مثال گذشته بود نیست و گاهی نیاز دارد به یک دقت و یک التفات ویژه و یک ظرافت خاصی که باید فقیه و مستنبط به آن توجه کند تا این که بتواند از کلام استظهار کند مناط را و آن علت حکم را. این مطلب برای این بیان شده است که توجه بدهد که در موقع به دست آوردن مناطات ما باید گاهی یک امعان دقت خاص و ویژه ای را به کار بگیریم تا این که موفق بشویم به کشف مناط از کلام شارع.

از باب نمونه مثلاً می فرمایند «و قد یکون استظهار علیة بحاجة الی دقة» گاهی استظهار علیت نیاز دارد به یک دقت ویژه «کما قد یستظهر مما ورد فی ناسی لسجدة التلاوة من قوله علیه السلام یسجد اذا ذکر، أن الوجوب مستند الی نفس الامر السابق و إنه باق بحاله ما لا لم یمثل لا أنه تکلیف جدید» از این سخنی که در روایت آمده است که سؤال شده که کسی سجده تلاوت را فراموش کرد حضرت می فرماید یسجد اذا ذکر. وقتی متذکر شد و یادش آمد که آن سجده ای را بر او واجب شده بود انجام نداده و آن امتثال نشده. وقتی یادش آمد که آن امتثال نشده و به زمین مانده سجده کند. خب از این بیان، انسان با فراست و زکاوت به دست می آورد که می خواهد بگوید وقتی یادش آمد که انجام نداده، امتثال نشده باید سجده کند. یعنی از این کلام فهمیده می شود که چون یادش آمد امتثال نشده و چیزی که امتثال نشده همین طور کأن باقی است پس باید انجام بدهند، نه این که یک امر جدیدی... آن امر ساقط شده و یا امر جدیدی دارد واجب می کند که سجده را باید انجام دهید. نه، باید اذا ذکر که آن امتثال نشده است و به جای آورده نشده است پس باید به جا بیاورد چون امتثال نشده پس هنوز آن امر باقی است و استمرار دارد. خب وقتی فهمیدیم که علت وجوب سجده بعد از تذکر و رفع نسیان این است که آن امر سابق باقی است بنابراین می توانیم از همین روایت استفاده کنیم که در مواردی هم که نسیانی در کار نبوده بلکه عمداً، عسایاناً انجام نداده پس بنابراین در آن جا هم امر باقی است و بر اساس بقاء امر باید سجده تلاوت را انجام بدهد ولو این که مدت زمان کنیری هم گذشته باشد.

خب پس بنابراین از این مطلب استفاده می‌شود «فیشترک فیہ الناسی و العاصی» بنابراین ناسی و عاصی هم در این حکم اشتراک پیدا می‌کنند اگرچه عاصی در متن روایت ذکر نشده. چرا اشتراک پیدا می‌کنند؟ «لوحدۃ المناط» به خاطر این که مناط واحد است، مناط عبارت بود از بقاء آن امر و عدم سقوط آن امر و عدم امتثال آن امر و این در مورد عاصی هم هست، چون با عصیان که امر ساقط نمی‌شود. این هم مطلب دوم.

مطلب سومی که باز در ذیل مطلب ثانی باید به آن توجه کرد این است که خب گاهی ما از راه ظهور کلام شارع پی می‌بریم به مناط حکم به این که علت حکم چیست، اما گاهی هست که کلام شارع ظهور ندارد ولی یک اشاره‌ای، یک إشعاری، یک ایمایی به علت از آن استفاده می‌شود و باید توجه داشت که مواردی که ایماء و اشاره و این‌ها هست و به حد ظهور و دلالت آن چنانی نمی‌رسد این‌ها خلط نشود و اشتباه نشود با جاهایی که واقعاً ظهور و صراحت وجود دارد چون همان طور که بعداً خواهد آمد و می‌دانیم آن چه که حجت هست، عبارت است از ظهور اما ایماء و اشاره و این‌ها، این‌ها حجیتی ندارند، بنابراین توجه به این لازم است که آن چیزی که ما از کلام شارع به ذهن مان می‌آید در حد ظهور است یا در حد اشعار است. خب حالا برای اشعار هم مثالی در عبارت آمده است که عرض می‌کنیم. «ثم إنّه قد یكون العلة مستفاداً من النص علی حد الاشعار» در حد یک اشعار و یک اشاره «لا الظهور كما فی ما عن داود الصرمی، قال سألتہ عن شارب الخمر یعطی من الزکاة شیئاً؟ قال لا» داود صرمی می‌گوید که سؤال کردم از امام علیه السلام... اگرچه حالا مرجع ضمیر در روایت شاید ذکر نشده و مضمهر هست و لکن به شهادت این که محدثین و روات این روایت را در زمره احادیث ذکر کرده‌اند استفاده می‌شود که آن‌ها دارند شهادت عملی می‌دهند که مسؤولّ عنہ امام علیه السلام کأنّ بوده. خب «سألتہ عن شارب الخمر» سؤال کردند مثلاً از امام علیه السلام از شارب الخمر که آیا زکات به او داده می‌شود در صورتی که فقیر باشد؟ «قال: لا» حضرت فرمود نه. خب حالا این جا آیا آن که از کلام امام استفاده می‌شود این است که منشأ عدم جواز اعطاء زکات به شارب الخمر خصوصیت شرب خمر است؛ این گناه ویژه است؟ یا این که نه چون این عاصی است و ممکن است این زکاتی که به او داده می‌شود برود در راه عصیان خرج کند و هزینه کند از این جهت است؟ نه هزینه شرب خمر و خریدن خمر فقط. بعید نیست که بگوییم به ذهن انسان از این روایت می‌آید که خصوصیتی نیست و این از باب مثال است مثلاً و این که چون در معرض این است که این زکات را برود خرج یک عصیانی بکند امام می‌فرماید نه از باب این که برای شرب خمر و این معصیت یک خصوصیتی ولی در عین حال به حد ظهور نیست که انسان خاطرش جمع باشد

که برای مطلق این که ممکن است این مال و این زکات در گناه مصرف بشود امام فرموده، تا این که ما بتوانیم به موارد دیگری هم تعدی کنیم و به غیر عادل مطلقاً که ممکن است مال را در حرامی مصرف کند و امر غیرجایزی مصرف کند تعدیه کنیم. بلکه احتمال می‌دهیم که شاید شرب خمر و این گناه خاص چون یک ویژگی‌هایی در نظر شارع داشته باشد همان طور که از روایاتش استفاده می‌شود که مثلاً غارس انگور، بایع انگور و... همه این‌ها هم مثلاً کارشان محرم هست ممکن است آن جا یک ویژگی خاصی در نظر شارع باشد. فلذا است چون از حد اشعار بیرون نمی‌رود نمی‌توان به آن استناد جست و گفت علت این است فلذا از این روایت بخواهیم استفاده بکنیم که مطلقاً به غیرعادل ولو عدم عدالتش به خاطر بعض گناهان دیگر باشد تعدی کنیم.

می‌فرماید: «إذ یمكن أن یستفاد منه» چون ممکن است استفاده بشود از این «ما عن داود الصرمی» چی استفاده بشود؟ «أن المنع عن دفعها لشارب الخمر» این که منع امام علیه السلام از دفع زکات به شارب خمر همانا آن منع به خاطر بودن آن شارب الخمر است در معرض ارتکاب معصیت و صرف نمودن و هزینه نمودن زکات «فیها» در آن معصیت. و چون مطلق غیرعادل این چنین است و در معرض صرف نمودن زکات در یک امر غیرمشروعی است «فیشمله مناط الحکم» پس بنابراین مناط حکم که همین صرف کردن در آن امر غیرمشروع و حرام باشد شامل مطلق غیرعادل هم می‌شود. پس حکم در غیرعادل هم مطلقاً هست، زکات را به مطلق غیرعادل نمی‌شود داد. مثلاً ممکن برود یک... خب عادل نیست دیگه، این زکات را در یک معامله ربوی از آن استفاده بکند یا در یک سفر محرم از آن استفاده بکند، برای یک سفر غیرمحرم خرج بکند و هکذا. نمی‌توانیم از این روایت این مطلق را استفاده بکنیم «و لکن» این مستفاد، چون گفتیم «یمكن أن یستفاد منه» «و لکن» و لکن این مستفاد «لا یتعدی الاشعار» از حد اشعار و یک دلالت ضعیف و اشاره تعدی نمی‌کند «بعد تطرق احتمال الخصوصية عقلاً» چطور تعدی نمی‌کند؟ «لا یتعدی الاشعار فیه» در این ما عن داود صرمی. تعدی از اشعار نمی‌کند و به حد ظهور نمی‌رسد بعد از راه یافتن احتمال خصوصیت عقلاً در این عبارت امام و فرمایش امام، چون احتمال خصوصیت در شرب خمر به خاطر آن شدت و حدّتی که در نظر شارع دارد که حتی گفتیم غارس درخت انگوری که ممکن است آن انگور بعداً خمر بشود و بایع آن و چی و چی که در روایات هست، آن شدت و حدّتی را که شارع به خرج داده به خاطر این جهت ممکن است در این مقام هم این جور فرموده است. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم در معرض مطلق گناه بودن علت برای این حرمت و عدم جواز می‌شود، حرمت اعطا زکات به شارب الخمر.

خب این هم سه مطلبی که در ذیل راه اول برای استکشاف مناط گفته شد که همان طور که چند بار هم تکرار کردم این راه اول البته به درد تنقیح مناط نمی خورد. برای جاهای دیگر و مباحث دیگر البته مفید است و مؤثر. اما الطریق الثانی که العرف باشد، ان شاء الله برای جلسه دیگر. و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

جلسه ۴۱

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهیرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«الطریق الثانی العرف قد یستفاد المناط من الدلیل رغم عدم دلالتہ فی نفسه بمعونة الفہم العرفی»

بحث در طرق و راه‌های استکشاف مناط بود. طریق اول بیان شد. طریق ثانی عبارت است از فهم و قضاوت عرف. گاهی در لسان دلیل نه به نحو ظهور، نه به نحو صراحت، مناط حکم ذکر نشده اما در عین حال به تناسبات خاص و ویژه‌ای، عرف مناط را حدس می زند. یک حدس اطمینانی قابل اعتماد که بله این حکم که روی این موضوع آمده مناط آن، علتش فلان امر است و قهراً بعد از این که اطمینان پیدا کرد و ممکن است گاهی هم قطع پیدا کند که مناط چیست، قهراً اگر آن مناط را در موضوع آخری هم یافت و دید مزاحمی یا مانعی هم وجود ندارد قهراً همان حکم موجود در اصل را که با حدس خودش، با فهم خودش مناط آن را درک کرده می گوید که در فرع هم وجود دارد به همان بیانی که گذشت که در مقدمه چهارم استدلال مناطی گفته شد که اگر شارع در این صورت حکم را در فرع نیاورد قبیح است. حالا یکی از مثال‌هایی که ممکن است بر همین اساس تحلیل و توجیه بشود این است که در باب امر به معروف و نهی از منکر آن که در روایات مثلاً وارد شده واژه امر است. «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» خب واژه امر و نهی ظهور عرفی و لغوی خودش در امر و نهی لفظی با یک خصوصیات خاصی است که در بحث اوامر اصول هم بیان شد و به حسب همین ظاهر معنای عرفی و لغوی امر و نهی هم بعضی فقهای بزرگ حتی فتوا دادند یا احتیاط واجب کردند که در مقام امر به معروف و نهی از منکر باید از صیغه امر استفاده بشود، افعّل و لا